

یادداشت

نکوهش ورود مسئولان دولتی به مباحث حساس قومی

... و نیز بی‌توجهی دولت به آموزش مستمر مسئولان مربوطه و حتی فقدان نظارت کافی مقامات مافوق و حتی نبود دقت در گزینش مسئولان، گاه و بی‌گاه برخی مسئولان در سطوح محلی یا ملی در مباحث قومی درگیر می‌شوند و به این وسیله مشکلاتی برای کشور ایجاد می‌کنند.
تأسیس فراکسیون‌های قومی مانند فراکسیون ترک‌زبانان در مجلس شورا، برخی مواضع درباره کشور‌های همسایه از منظر مباحث قومی مانند خشک‌سالی تقصیر ترکیه نیست؛ (درحالی‌که کارشناسان و پژوهشگران در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی آگاه‌اند که به‌عنوان نمونه پروژه‌های گاپ و داپ ترکیه چه پیامدهای نگران‌کننده‌ای در سطوح منطقه‌ای بر جای گذاشته است) یا برخی مواضع مسئولان محلی درباره مهاجر بودن گروهی از ایرانیان شریف ازجمله مباحثی است که نشانگر درگیرشدن این دست از مسئولان با اغراض مختلف با مباحث قومی است.
در تازه‌ترین اتفاقات و رویدادهای از این دست، سرپرست معاونت سیاسی استانداری اردبیل اعلام کرد که نام کوه سیلان تغییر یافته و برای ثبت جهانی آن اقدام می‌شود.
انتشار سخنان سرپرست معاون سیاسی و امنیتی استان اردبیل بازتاب بسیاری در محافل رسانه‌ای و علمی داشت. مشخص نیست معاونت تازه منصوب‌شده براساس کدام منطق حکمرانی و بر مبنای کدام داده‌های متقن تاریخی ادعا کرده که نام سیلان در دوره پهلوی بر کوه سیلان گذاشته شده است؟ آیا این موضع‌گیری صرفا ناشی از اشتباه و ناآگاهی تاریخی صورت گرفته یا آنکه این مواضع حکایت از برنامه‌های دیگری دارد؟
به‌ویژه آنکه نام تاریخی سیلان با ثبت حداقل هزارساله آن در متون تاریخی به دوره پهلوی نسبت داده شده است!

۱- بر مبنای بسیاری از منابع تاریخی در دوره اسلامی شامل منابع عربی و منابع فارسی اشارات دقیق و صریحی به کوه سیلان با نام اصل و تاریخی آن شده است. کوه سیلان در این منابع افزون بر بلندی کوه و نزدیکی به اردبیل در تاریخ ایران وجویی اسطوره‌ای هم به خود گرفته و به نوعی با آیین زرتشت و اعتقادات تاریخی ایرانیان در هم آمیخته است.
مروری بر منابعی که به سیلان با نام سیبلان اشاره کرده‌اند، اهمیت این نام تاریخی و اسطوره‌ای را نمایان می‌کند. ازجمله این منابع «حدود العالم من المشرق الی المغرب» به‌عنوان نخستین کتاب فارسی در علم جغرافیا در سده چهارم است که بیش از هزار سال قبل تألیف شده است. در حدود العالم به‌صراحت از سیلان نام برده شده است.
در دیگر آثار تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی هم بارها به نام سیلان اشاره شده است. ابن حوقل، مقدسی، یاقوت حموی و دیگران در آثار خود در هزار سال گذشته از نام سیبلان برای این کوه اسطوره‌ای استفاده کرده‌اند. حتی شعرائی برآمده از شمال رود ارس مانند خاقانی نیز در اشعار خود به نام سیلان اشاره کرده است. توضیحات فنی عمیق‌تر این موضوع در نوشته‌های دیگری که از جمله یکی از آنها در «تشیب شرق» منتشر شده، آمده است.
۲- ورود مسئولان استانی به تغییر نام برخی مناطق جغرافیایی و آن هم مناطقی با حساسیت بسیار که بخشی از گنجینه تاریخی و باستانی و اسطوره‌ای ملت ایران و اهالی شریف استان اردبیل و البته بخشی از حافظه تاریخی بااهمیت ایرانیان محسوب می‌شوند، برآمده از چه ضرورت و نیز پیوست‌های مطالعاتی است؟ به سخن دیگر منطق حکمرانی ایجاب می‌کند که هر موضع یا هر تصمیم یا اقدامی در این سطوح برآمده از مقدمات کارشناسی و علمی باشد و البته پس از مطالعات و پژوهش‌های متنوع، ضرورت آن اقدام هم مورد توجه قرار گیرد؛ یعنی مشخص شود که چرا این موضوع در دستور کار قرار گرفته است و از میان انبوه چالش‌ها و مسائل حساس و مشکلات اقتصادی و فرهنگی و میراثی چرا چنین اقدامی اولویت دارد؟ مثلا آیا تغییر نام سیبلان در اولویت است یا رسیدگی به حفظ برخی آثار باستانی استان زرخیز اردبیل که در معرض فرسایش یا کم‌توجهی‌ها قرار گرفته؟ ضروری است که سرپرست معاونت سیاسی و امنیتی استان اردبیل به فوریت پیوست کارشناسی صورت‌گرفته برای تغییر نام کوه سیلان را منتشر کند تا پژوهشگران و متخصصان امر هم در جریان نتیجه مطالعاتی که به این موضع‌گیری منجر شده است، دسترسی داشته باشند و اگر چنین مطالعاتی انجام نشده است، به صورت فوری در پی اصلاح موضع خود برآیند تا حساسیت‌های شکل‌گرفته مرتفع شود.

۳- متأسفانه با وجود بازتاب گسترده مواضع غیرکارشناسی سرپرست معاونت سیاسی استانداری استان اردبیل، تاکنون مسئولان مربوطه در سطوح استانی مانند استاندار و نیز سازمان میراث فرهنگی استان اردبیل درباره این موضوع سکوت کرده‌اند و دیگر مسئولان مربوطه در سطح کشوری نیز واکنش علنی و مشهودی نداشته‌اند. سکوت و بی‌توجهی در برابر رویدادهایی از این دست که منجر به نگرانی عمومی شهروندان در استان اردبیل و دیگر نقاط کشور شده است، می‌تواند پیامدهایی از جمله گسترش بی‌اعتمادی به دولت به همراه داشته باشد. البته در کنار بی‌ثباتی دولتی‌ها و حتی سازمان‌های ذی‌ربط به این موضوع حساس، خوشبختانه واکنش گسترده افکار عمومی و رسانه‌ای به موضوع نشان داد ملت ایران مانند همیشه درباره موضوعات مرتبط با هویت ایرانی یا کسی تعارف ندارد. آیا این رویدادها موجب می‌شود تا این دست از مسئولان مربوطه هشیار شوند و آب به آسیاب افراطی‌های قوم‌گرا بریزند؟

تسل‌ی دهنده یا ناصح

آن‌قدر به دلیل ناهمبندی سرزنش شده‌اند که دیگر نمی‌خواهند با ناهماندنها مرتبط شوند. آن‌قدر از ناهمبندی پند و نصیحت شنیده‌اند که دیگر حال‌شان بد می‌شود. تجربه‌های تلخی از تحقیر در زمینه ناهمبندی دارند که آنها را فرسوده و بی‌اعتنا به تمایزها کرده است. گفت‌وگو با ناهماندنها ذهن و روان قوی می‌خواهد که دیگر ندارند. دوستی و ارتباط با ناهماندنها سخت و دشوار است. آنها اول درک، فهم و همدلی می‌خواهند که فکر می‌کنند افراد همانند چنین خصلتی دارند. در متون جامعه‌شناسی این بحث وجود دارد که در ناهمبندی اطلاعات تازه‌تری وجود دارد که می‌تواند فرصت و شانس‌های زندگی را بیشتر کند اما دانشجویان کلاس دیگر تاب و توان ارتباط با ناهماندنها را ندارند. آنها به دنبال تسل‌ی دهنده هستند تا ناصح و پنددهند. آنها می‌گفتند در روابط متقابل بیه ناهماندنها احترام می‌گذارند و از حق و حقوق آنها دفاع می‌کنند اما خواهان دوستی و ارتباط نزدیک نیستند. برخلاف برخی تربیون‌داران، مسئولان و افراد به‌اصطلاح روشنفکر که ناهمبندی را محترم نمی‌شمارند و مانند غرابحنر برخورد می‌کنند. باید از دانشجویان آموخت که هرچند خواهان دوستی با ناهماندنها نیستند اما با آنها با احترام برخورد می‌کنند و حق آنها را به رسمیت می‌شناسند. صحبت ما در کلاس بیه این بحث می‌رسد که با ناهماندنها و تمایزات چگونه مواجه شویم؟ مواجهه ما از نوع پند و نصیحت و اندرز است یا نفی در پیش می‌گیریم یا برای نقد عقیده و رفتار ناهمانند می‌کوشیم و کیفیات متفاوت را برجسته می‌کنیم یا قبول و پذیرش و به رسمت شناختن حق ناهمانند را برمی‌گزینیم. آیا می‌توانیم ناهمبندی و تمایزات را بپذیریم و آنچه را که خود داریم، وسیله‌ای برای برتری ندانیم؟ امروز در جامعه ایران مهم‌ترین مسئله همان مسئله‌ای است که دورکیم، جامعه‌شناس فرانسوی، ۱۳۰ سال پیش مطرح کرد، یعنی همبستگی اجتماعی در سایه تمایزات و ناهمبندی‌ها. اما از زمامداران هنوز کسانی هستند که به چنین مهمی باور ندارند و هنوز فکر می‌کنند همبستگی اجتماعی با همانندی محقق می‌شود.

پاسخ سعید حاجی‌میری، تهیه‌کننده فیلم «چای تلخ»

به گفت‌وگوی «شرق»

به نام خداوند حقیقت

مدیر محترم جریده وزین شرق

ضمن سلام

در شماره ۵۲۳۰ مورخ ۲۴ مهر ۱۴۰۴ آن روزنامه، مصاحبه‌ای قدیمی (ظاهرا مربوط به سال ۱۳۹۱) از مرحوم ناصر تقوایی به چاپ رسانده‌اید که فرازی از آن، اشاراتی به ماجرای تولید فیلم سینمایی «چای تلخ» به تهیه‌کنندگی این‌جانب دارد...
آرزو می‌کردم در این روزها که جامعه سینمایی و علاقه‌مندان و بستگان و عزیزان آن مرحوم در غم از دست دادن ایشان سوگووارند، چنین نمی‌کردید و یا لاقل به متن مسبوط مصاحبه‌ای که در جریدهٔ خودتان (در شماره ۱۸۷۲ مورخ ۱۲ آبان ۱۳۹۲ در پاسخ به انتشار مصاحبه با مرحوم تقوایی در شماره ۱۸۵۶ مورخ ۲۱ مهر ۱۳۹۲) با بنده صورت دادید، مراجعه می‌کردید (که بقیین دارم باعث تردید و یا تجدیدنظر و ویرایش‌تان در چنین اقدام متأخری می‌شد). تا علی‌رغم میل باطنی، بنده را وادار به پاسخ‌گویی مجدد به همان ادعاهای مشابه و ارائه توضیحاتی اجتناب‌ناپذیر در جهت پاسداشت حقیقت نمایید؛ چه بیم آن دارم – با همه تحفظم در استخدام واژه‌ها و رعایت حرمت آن مرحوم– باز هم خدای نکرده، شائبه تعرض به شخصیت ایشان استنباط شود... (که البته بی‌تردید چنین قصدی ندارم).

هرچند که خودم و خدای خودم و اکثر دست‌اندرکاران آن فیلم ناتمام، به‌خوبی از حقیقت آگاهان‌د و این برایم کافی است... ولی چه کنم که در پیشگاه تاریخ سینمای ایران، چاره‌ای جز ایضاح و تصحیح حقایق قلب‌شده در مصاحبه قدیمی‌تر (رو جدیدالطبع) ایشان برایم نمانده...

البته ایمان واثق دارم اگر آن مرحوم در قید حیات بودند و از قصد شما مطلع می‌شدند، بی‌تردید کل مطالبی که پیرامون چای تلخ عنوان شده بود را حذف یا اصلاح جدی می‌نمودند... زیرا پس از گفت‌وگوی مسبق‌باقت با مرحوم تقوایی در مهر ۹۲ (که یک سال پس از همین مصاحبه اخیرالطبع و قدیمی‌تر ایشان صورت پذیرفته بود و منجر به شکستن سکوت ۱۰ساله‌ام و پاسخ‌گویی مفصلم به ادعاهای مطروحه، در آبان‌ماه همان سال ۹۲ شد)، آن‌قدر مغفی، مستند و اقیانح‌کننده بود که تا همین امروز، دیگر هیچ مطلب و ادعاها و اظهارات مشابهی از آن مرحوم در هیچ‌کجا مشاهده نشد... تا اینکه چند روز پیش مبادرت به انتشار مصاحبه‌ای قدیمی‌تر از آن مرحوم نمودید و مجدداً سر این زخم ناسور را باز کردید!

بنابراین پیش از هر چیز، هرکه را جوابی حقیقت است، به مذاقه در مصاحبه فوق‌الاشاره‌ام (مورخ ۱۲ آبان ۱۳۹۲ شماره ۱۸۵۶ شرق و مورخ ۲۱ مهر ۱۳۹۲) فرامی‌خوانم که خوشبختانه مرا از طرح بسیاری از مطالب تکراری در این مقال بی‌نیاز می‌سازد...

آنانی هم که شیفتهٔ حقیقت نیستند و قضاوتشان را صرفا براساس همین مصاحبه اسبق ولی اخیرالطبع مرحوم تقوایی بنا نهاده‌اند، به روز حساب ارجاع خواهیم داد.

لینک مصاحبه‌ی اشاره:

https://cdn.sharghdaily.com/servev2/EJTT8o63MI0o/i1kub06DEUw/08.pdf

و اما بعد...!

در گفت‌وگوی قدیمی‌تر و اخیرالطبع مرحوم (که گویا به سال ۹۱ صورت گرفته)، پارهای نکات جدید (افزون بر ادعاهای مطروحه در گفت‌وگوی یک سال بعد ایشان در سال ۹۲) و مالا پاسخ داده‌نشده نیز وجود دارد که در این مجال و حتی‌المقدور به اختصار (و البته سر بسته به نیت حفظ و رعایت شأن آن مرحوم) توضیحاتی را عرضه می‌دارم. کسانی که به لینک فوق مراجعه کرده و پاسخ‌های مبسوط مندرج در گفت‌ووی سال ۹۲ بنده را مطالعه کرده باشند، قادر خواهند بود با اتکا به همان مطالب ۱۲ سال پیش، همین مقدار اشاراتم را تفسیر نمایند، العاقل یقیفه الاشاره!

۱- بنده هرگز دنبال جناب تقوایی نفرستادم، هرگز قبل و بعد از همکاریمان، با منزل ایشان تماس نگرفتم‌ام و صرفا با پادرمیانی مرحوم «اصغر بیچاره» (که در سال ۸۲ در دو داستان مختلف از مجموعهٔ «دایرةٔ تردید» به کارگردانی مرحوم «امیر قویدل» به تهیه‌کنندگی این‌جانب ایفا نقش داشتند و با من آشنایی نزدیک پیدا کردند) و درخواست ایشان از بنده برای اینکه بیا و با «ناصر» کار کن ... نهایت منجر به این شد هر دو مرحوم بزرگوار، به اتفاق به دفتر بنده در سبحان‌فیلم آمدند. جناب تقوایی فیلم‌نامه‌های مختلفان (از جمله «چای تلخ» و «انس کامل») را پیشنهاد کردند که بنده با سوابق طولانی تهیه‌کنندگی فیلم‌های دفاع مقدس، طبیعاً به «چای تلخ» علاقه نشان دادم. بنابراین بنده کاملاً خالی‌الذهن و در موضع پذیرش پیشنهاد بودم و نه با انگیزهٔ قبلی به دنبال کارکردن با مرحوم «تقوایی»!

۲- پیش‌بینی و برآورد هزینه‌های پروژه (و نه بودجه آن که در تولیدات دولتی و سفارشی مسروم است) از طرف خود مرحوم تقوایی ارائه شد و نهایتاً پس از مباحثات و بررسی‌های

مختلف به میزان ۲۰۰ میلیون تومان و ۶۰ جلسه‌فیلم‌برداری (طی ۷۵ روز) توافق و به امضای طرفین رسید. (در مصاحبه یک سال بعدشان این رقم برآورد اولیه را ۳۵۰ میلیون تومان عنوان کرده‌اند که حقیقت ندارد و سند مکتوبش موجود است که همان ۲۰۰ میلیون تومان صحیح است. البته هزینه نقدی و ریالی تمام‌شده فیلم‌برداری ناتمام، مشابه همین مبلغ – ۳۶۰ میلیون تومان– بوده که ظاهرا در ذهن مرحوم با مبلغ برآورد اولیه اشتباه شده است).

از این‌میزان هم ۱۴۰ میلیون تومان برای پیش‌تولید و فیلم‌برداری و ۶۰ میلیون تومان بابت هزینه‌های تهیه‌کنندگی، محل کار، سربار و اداری و همچنین تمامی مراحل فنی پس از تولید تا نمایش کپی صفر پیش‌بینی شده بود و نه ۳۰۰ یا ۳۵۰ میلیون تومان! و هرگز هم جناب تقوایی درخواست نکردند که تولید را به مقاطعه بگیرند و بنده تمام پول را به حساب ایشان واریز کنم که بروند خودشان تولید کنند! (که اگر هم مطرح می‌کردند، هیچ عاقلی زیر بار چنین قراردادی به‌خصوص با ایشان نمی‌رفت...! کاملاً هیکه همه‌گونه تعهدات مکتوب و امضاهای مختلف برای رعایت چارچوب‌های توافق‌شده دادند و بسیاری از آنان را اجرا و اعنا نکردند...) و حتی در اواسط فیلم‌برداری که در ایام جشنواره فجر سال ۸۲ همه گروه برای مرخصی پنج‌روزه به تهران آمدند – که همان موقع نیز به دلیل عدول فاحش عملکرد ایشان از توافقات فی‌مابین، قصد توقف فیلم‌برداری را داشتم– نهایتاً برای جلب مقصد اعتماد بنده، طی امضاها و مکتوبات مجدد و محرمانه‌ای، اختیارات کامل برای هرگونه تصمیم‌گیری درخصوص تمام مسائل و اختیارات آتی فیلم را بی‌قید و شرط به بنده واگذار کردند تا مثلاً خیالم از عزم جدی و واقعی ایشان برای پایبندی به تعهداتشان راحت شود و با عزیمت مجدد و ادامه کار مواقت نمایم (هرچند تا این لحظه حرمت ایشان را داشته و از آن اختیارات تفویض‌شده نیز به نحو مقتضی استفاده نکرده‌ام) که متأسفانه باز هم بارها از آن تعهدات مجدد خویش عدول نمودند تا نهایتاً کار تعطیل شد.

۳- هرگز در طول پیش‌تولید و فیلم‌برداری حتی برای لحظه‌ای، کمترین خللی ناشی از عدم تأمین به‌موقع نقدینگی و یا تأخیر در پرداخت اقساط وجود نداشته؛ هرگز! حتی پس از توقف کار (و علی‌رغم اینکه می‌دانستم دیگر با این افراد کاری ندارم) نیز تمامی عوامل هنری و فنی پروژه –بالغ ۶۰ نفر– با هواییم (نه با قطار درجهٔ ۳) به تهران بازگردانده شدند و در فرودگاه با تقدیم کل از آنان استقبال شد و با آژانس هم به منزل رفتند! الباقی دستمزد تمامی افراد هم تا ریال آخر –در تهران– محاسبه و به‌حال احترام به آنان پرداخت و تسویه شد... آیا اینها حکایت از بی‌پولی تهیه‌کننده و توقف پروژه ناشی از «لنگ پول بودن» می‌کند؟!

تمامی ۷۰۰،۸۰ نفر دست‌اندرکاران فیلم شاهد و مؤید این مدعا هستند.

به‌راستی آیا تابه‌حال کسی شنیده کوچک‌ترین اختلاف یا شکایتی در این خصوص در هر کجا (به‌ویژه هیئت حل اختلاف

خانه سینما) پیش آمده باشد؟

۴- پس از مباحثاتی که در همان روزهای اول در تهران پیرامون مسائل فیلم‌نامه‌داشتیم که نهایتاً منجر به تنظیم و امضای صورت‌جلسه‌ای ۹ بندی حاوی اصول کلی شد که بایستی بر فیلم حاکم باشد (بدون دخالت در جزئیات آن)، دیگر هیچ‌گونه مناقشه‌ای پس از این خصوص با مرحوم تقوایی نداشتیم و ایشان در فراغ دل و استقلال کامل و بی‌حد و حصر، امر فیلم‌برداری را پیش می‌بردند. تمامی دست‌اندرکاران فیلم شاهدند که ایشان هیچ‌گاه گلابه‌ای از بابت دخالت هیچ بنی‌بشری در کار خود و فیلم‌نامه نداشته‌اند، چون وجود نداشته است! حتی همه شاهد بوده‌اند (و در تصاویر مستند پشت صحنه نیز بارها دیده می‌شود) که در تمام مدت فیلم‌برداری، نسخهٔ فیلم‌نامه‌ای که در دست ایشان بوده، به دستخط (البته بسیار زیبای) خود ایشان بوده است؛ که این خود حکایت از آن دارد که ایشان در حال ساختن فیلم موردنظر خودشان بوده‌اند و نه هیچ نسخهٔ تحمیلی دیگر! بنابراین بیان هر مطلبی درخصوص سانسور و دخالت و سفارشی‌بودن کار و از این قبیل کاملاً بی‌اساس و مردود و خلاف بین واقعیت است.
۵- آن مرحوم در همان اولین جلسهٔ آشنایی‌مان بیان داشتند شرکت دیگری نیز هست که می‌خواهند همین «چای تلخ» را تولید کنند، منته‌ا ماه‌هاست منتظر دریافت پول بلاعوض درشتی از جمعیت دفاع از آزادی فلسطین (که قلاً رتیشش آقای عطا مهاجرانی بود و به همین شیوه از فیلم «از کرخه تا راین» و همچنین تولید فیلم ماندگار و فاشر «بازمانده» به کارگردانی مرحوم سیف‌الله داد، بنابراین بنده کاملاً خالی‌الذهن و در موضع تا چه زمانی بایستی معطل بمانم! ضمناً گفتند آن دوستان به منظور جذب آن حمایت مالی، شرط کرده‌اند که قصه به جای جنگ ایران و عراق، به فلسطینی و اسرائیلی تبدیل شود! البته مرحوم تقوایی این شرط را از آنان پذیرفته بودند و فقط مشکلسشان طولانی‌شدن فرایند جذب مالی آن دوستان از

پاسخ سعید حاجی‌میری، تهیه‌کننده فیلم «چای تلخ»

به گفت‌وگوی «شرق»

جمعیت مزبور بود... هرچند از اینکه بنده چنین خواسته‌ای ندارم و اتفاقاً بر همین شکلِ موجود «ایرانی و عراقی» تأکید دارم خشنود بودند.

۶- بنده هیچ‌گاه هیچ ارتباط ویژه‌ای با سیاه نداشته‌ام و همواره صرفاً به اقتضای تولیدات قبلی دفاع مقدسم با آن عزیزان سروکار پیدا می‌کردم. هرگز هم از هیچ ارگانی تقاضای کمک بلاعوض برای هیچ‌یک از فیلم‌هایم نداشته‌ام؛ نه قبل از چای تلخ، نه برای چای تلخ و نه بعد از چای تلخ!
حال چگونه ممکن است درخصوص فیلم‌نامه مردودشده «چای تلخ» (توسط انجمن سینمای دفاع مقدس و سیاه و حتی سیاسی عقیدتی ارتش) دنبال جذب حمایت بلاعوض از همان سیاه بیفتم! یعنی آن‌قدر عقلم نمی‌رسید که برای دریافت این‌چنین رانت‌هایی، ناپاستی سراغ فیل‌نامه مردودی خود آتان بروم؟! (علاوه بر اینکه درست برخلاف ادعای بی‌اساس مطروحه در مصاحبه موردبحث، به گواه تمامی دوستان سینمایی که با بنده سروکار داشته‌اند، باور و مشی همیشگی‌ام این بوده که پهرهمندشدن از چنین رانت‌هایی و سروکاری داشتن با بیت‌المال، علاوه بر اینکه عاقبت خوبی و خوش‌نامی ندارد، باعث مخدوش‌شدن استقلال تهیه‌کنندگی‌ام خواهد شد و روی ساختار و کیفیت از نیز تأثیر سوء، می‌گذارد)...

اگر کسی حتی یک خط نامه از بنده خطاب به سیاه یا هر ارگان دیگر مبنی بر درخواست کمک بلاعوض مالی برای «چای تلخ»، ارائه دهد، بنده به تمام ادعاهای ایشان گرد می‌نهم! حقیقتاً این ادعا مصداق «زنگی نام‌نهادن کافور» است! البته خیلی مایلیم بدانم آن مرحوم (که از یک ماه پس از آشنایی‌مان برای نظارت بر ساخت دکورها به جنوب رفتند و تا ۵ ماه بعد – که همچنان با همسر محترم و پسرشان در لوکیشن ماندند – فقط ۲ بار ایشان را زیارت کردم؛ یک بار بنده به لوکیشن موجود است و یک بار هم ایشان برای مرخصی کل گروه در دههٔ فجر ۸۲ به تهران آمدند)، چگونه در جریان افتکار و تلاش‌های بنده قرار گرفته و متوجه شدند بنده «هوا به سرم زده بود...»؟!
۷- فرمودند بنده مصاحبه کرده و گفته‌ام: «مگر من دستم جلاقی است و خودم تمام می‌کنم!».

بی‌تردید بنده هیچ‌کجا و هرگز چنین تعبیر توهین‌آمیزی را درمورد خویش به کار نبرده‌ام... آنچه گفته‌ام (و استنادش نیز موجود است) این بوده که «چای تلخ» یا هرگز تمام نمی‌شود و یا آن‌گونه که از ابتدا قرار گذاشته بودیم تمام می‌شود!... همین و بس!

در مورد اجازه‌داشتن هم که بالاتر توضیح دادم.

۸- آن فیلم ۱۲۱۰ دقیقه‌ای مورد اشاره مرحوم که مدعی شدند «از میان ۵۰ دقیقه فیلم‌برداری‌شده استخراج شده بود»، فی‌الواقع گزیده‌ای از فیلم‌های مستند پشت صحنهٔ تولید «چای تلخ» بوده که حدود ۱/۵ دقیقه نیز در لابه‌لای آن از راش‌های صحنه استفاده شد و به درخواست آقای عسگریور در مراسم جشن خانهٔ سینما (شهریور ۱۳۸۸) به نمایش درآمد. بنابراین نه هیچ ربطی به مونتاژ راش‌ها داشته و نه برای پول‌گرفتن از سپاه!

البته طبیعتاً می‌توان حدس زد این‌همه تکرار بی‌ربط و بی‌دلیل واژه «سپاه» و تلاش در جهت وابسته نشان‌دادن بنده به «سپاه» (آن‌هم در سال‌های پراش‌پوش ۸۸ تا اواسط ۹۲) به چه منظور و با چه نیتی بوده است!
در سال ۸۸ طی مذاکره‌ای فی‌مابین جناب عسگریور (مدیرعامل وقت خانه سینما) و بنده، موافقت کرده بودم کل اختیارات ایشان را به خانه سینما واگذار نمایم تا هر طور صلاح می‌دانند با مشورت خود مرحوم تقوایی کار را به اتمام برسانند که البته آن‌هم به دلیل عدم همراهی مرحوم به جایی نرسید... (البته دلایلش برایم روشن است که همچنان در سینما حبس می‌ماند...) ضمناً جهت اصلاح اطلاعات مغلوط داده‌شده عرض می‌کنم که کل مدت‌زمان مفید فیلم‌برداری‌شده کمی بیشتر از ۷۰ دقیقه و معادل ۶۵ درصد کل زمان پیش‌بینی‌شده در قرارداد است و نه ۵۰ دقیقه و ۶۰ درصد!

البته مسائل بی‌شمار دیگری نیز وجود دارد که تاکنون هیچ‌کجا نیز مطرح نشده و در پیشگاه تاریخ سینمای ایران بالاخره روزی نیازمند روشنگری و شفاف‌سازی است (به‌ویژه پیرامون سایر وقایع و تغییرات محسوس و ملموسی که طی سه ماه فیلم‌برداری ناتمام در افکار و انگیزه‌ها و رفتارهای مرحوم ایجاد و بروز یافته بود و نهایتاً منجر به تعطیلی کار شد) که عجالتاً از حوصله این مقال و مجال خارج است... لذا بار دیگر علاقه‌مندان حقیقت را به مطالعه مصاحبه قدیمی و مفصلم در شماره ۱۸۷۲ مورخ ۱۲ آبان ۱۳۹۲ روزنامه شرق توصیه می‌نمایم و الباقی مسائل را وامی‌گذارم به روزگاری و مجالی دیگر...

با طلب آموزش و آرامش روح مرحوم تقوایی از پیشگاه خداوند

و تجدید احترام
سعید حاجی‌میری
تهیه‌کننده فیلم ناتمام «چای تلخ»

خبر

فرجامی تأمل برانگیز برای بخش کشاورزی



عبدالحسین طوطیانی

پژوهشگر کشاورزی

متولی کشاورزی کشور سرانجام و در روابوریی با پیامدهای تغییرات اقلیمی، در بزنگاه دشوار اما اجتناب‌ناپذیر کاهش سهم آب این بخش از منابع قابل دسترس قرار گرفته است. مدیریتِ که در دولت‌های نهم- و دهم و در فضایی تحلیسی، وعده تأمین غذا برای ۳۰۰ میلیون نفر را داده بود. در این زمینه اظهارات دبیر شورای عالی انقلاب فرهنگی در نقد کاهش سهم آب برای بخش کشاورزی بر شگفتی‌های سرنشست این طرح اجتناب‌ناپذیر افزود. به گزارش خبرگزاری فارس، حجت‌الاسلام خسروبنه در همایش ملی «نقش تأمین مالی پایدار در امنیت غذایی» دربارهٔ تفکری که به بهانه کمبود آب، به دنبال تعطیلی بخش کشاورزی و روی آوردن به واردات است، هشدار داد و آن را «بسیار خطرناک» توصیف کرد. او که از همان ابتدا با توطئه‌خواندن این طرح، نتیجه را از قبل گرفته بود و به تدوین سند جامع امنیت غذایی کشور در سال ۱۳۹۹ اشاره کرد که با مشارکت ۵۰۰ دانشمند داخلی تهیه شده و مسیر خودکفایی کشور در حوزه کشاورزی و غذا را در دوره ۱۰ساله ۱۴۰۰ تا ۱۴۱۰ هموار می‌کند. نگارنده بر آن نیست که در مجال اندک این مقال، به بررسی ظرفیت کاربردی سند مزبور که ادعا می‌شود حاصل ۲۰ هزار ساعت جلسات برای تدوین آن است، بپردازد. اگر فرض کنیم همه این جمع از دانشمندان شاخه‌های مختلف عرصه امنیت غذایی، علمی‌ترین و منطقی‌ترین راه‌حل‌ها را هم ارائه داده‌اند پس باید انتظار بازده و نتایج ملموسی از آن در همین مدت را هم داشته باشیم. ای کاش جناب ایشان به دستاوردهای عینی این چهار سال از بازه زمانی ۱۴۰۰ تا ۱۴۱۰ آن هم اشاراتی می‌داشتند. اتفاقاً ابلاغ این سند به وزارت جهاد کشاورزی دولت سیزدهم از همان ابتدا در فضایی از بخارات جای دیش و حاشیه‌های نهاده‌های دامی ناپیدا شد تا که باور کنیم چالش‌کلیدی و اصلی نه تدوین چنین سندهایی، بلکه اصلاح ساختار اجرائی آن است. گام اصلی در این وادی و در پس این هزاران ساعت جلسات ادعایی و مشارکت صدها دانشمند این است که با کدام ساختار و مناسبات به اجرای آن مبادرت خواهد شد؟ آیا شورای عالی انقلاب فرهنگی در اولویت نخست نباید به اصلاحات اساسی در کمیت و کیفیت انبوه دانشکده‌های کشاورزی و عرضه‌یلازم هزاران دانش آموخته فاقد کار و مهارت در کشور بپردازد؟ آیا اشاره ایشان به ۱۲ هزار عضو هیئت علمی در بخش کشاورزی را باید به‌منابه سرمایه بزرگ ملی انسانی در عرصه امنیت غذایی دانست؟ اگر که پاسخ مثبت است، چگونه دبیر محترم شورا که خود تخصص دیگری دارند، باید در سکوت و غیبت این خیل عظیم دانش‌پژوه، زبان به شکوه و شکایت بگشاید و طرح اجتناب‌ناپذیر کاهش آب کشاورزی را در این تفادید کشورمان توطئه بنامد؟ شورای عالی انقلاب فرهنگی مانند بسیاری از دیگر شورا‌های عالی در چیدمان ساختار اجرائی کشور و در آرمایی‌ترین شرایط بیش از یک بازوی مشورتی نیست. جای بسی حیرت که در سابقهٔ بیش از چهار دهه ظهور و حضور این شورا هرگز واکنشی به تغییر کاربری‌های ویرانگر اراضی زراعی، تخریب تراژیک عرصه‌های زرخیز اقلیم شمال کشور و زوزه‌های ناپایستار اه متوری‌ها در جنگل‌های هیرکانی و زاگرس و... نداشته است. اگر که این شورا هرگونه اثر انگشتی در تخریب منابع آب و زمین را از جانب خود انکار کند، بهتر نیست که این ابراز نظرات ناگهانی درباره سهم‌بندی آب در بخش کشاورزی را هم به آن هزاران اعضای هیئت علمی واگذارد؟ بدون‌تردید مناسبت‌ترین هشداردهنده‌ها، امواجی از فرونشست‌ها در جای‌جای کشورمان هستند که ازجمله نصف جهان تاریخی ما را هم در کام خود در حال بلعیدن است.

هیچ مگوی

دفاع چندانی باقی نگذاشته است. حال، در مصاحبه با خبرنگار، به جای یک عذرخواهی ساده یا حتی جمله «در این زمینه علاقه‌ای به گفت‌وگو ندارم»، اصل را بر گفتن می‌گذارد و توجیهاتی می‌آورد که صدها بار بیش از عملکردش مورد نقد است؛ اما لابد با خود اندیشیده: «نمی‌توان که نگفت!».

دیگری در مواجهه با خبرنگار، ناسزا می‌گوید و اگرچه شاید

روش خبرنگار هم نادرست بوده، دست‌کم در کنفرانس سلامت

روان می‌توانست خود را کنترل کند، سکوت کند و به سراغ سؤال

بعد برود.

نماینده‌ای دهان می‌گشاید و به همگان توهین می‌کند؛

دیگری، هر آنچه را که در جلسه‌ای مجرمانه شنیده، برای

خودنمایی توبیت می‌کند، بازیگری برای تافخر مکان منزلش را

نشان است شخصیت و جایگاهش باید در هر مراسم و هر مکان «گوینده»؛

دیگری... بگذریم که هر روز و همیشه مثال‌های بسیار است از